

قواعد زبان

و

قوانین اندیشه

دکتر خسرو فرشیدورد

تحقیقات دانشمندان و تجارب روزانه ثابت میکنند که زبان و اندیشه باهم پیوندی ناگسستنی دارند و لازم و ملزوم یکدیگرند و ارتباط این دو باهم و تأثیر آنها در یکدیگر از قدیم مورد توجه فلاسفه و محققان زبان و سایر طبقات مردم بوده است و گاهی کار این بحث با فراتر و زیاده روی میکشیده است فی المثل گروهی تاجائی پیش رفته اند که اندیشه را زائیده زبان دانسته و گروهی دیگر نیز زبان را صرفاً مولود اندیشه شمرده اند .

برخی از روانشناسان اندیشیدن را «سخن گفتن با مخاطب های نامرئی» نامیده اند و در آزمایشگاهها نشان داده اند که دستگاه صوتی آدمی هنگام تفکر اگرچه سخن هم نکوید در حال فعالیت است . عبارت دیگر انسان در وقت فکر کردن با الفاظی خیالی گفت و شنود میکند . با چنین تجارب و دلایلی خواه و ناخواه چنین بنظر میرسد که بین علوم و فنونی مانند دستور زبان و زبان شناسی که کارشان مطالعه زبان است از طرفی و معارفی چون فلسفه و منطق و روانشناسی که موضوعشان اندیشه و نفسانیات آدمی است از طرف دیگر پیوند و ارتباط برقرار است .

در قدیم مهمترین فنی که به تحقیق درباره قواعد زبان می پرداخت دستور زبان و اساسی ترین علمی که قوانین فکر را مورد مطالعه قرار میداد منطق بود ولی از قرن نوزدهم بعد دستور زبان بتدریج جای خود را بدانش نو بنیاد زبان شناسی که باید آنرا دستور زبان علمی دانست داد و منطق قدیم یا منطق ارسطویی جای خود را ب منطق جدید و روانشناسی سپرد بنا بر این چنین مینماید که دستور زبان قدیم متکی به منطق ارسطویی بوده است و زبان شناسی بر منطق جدید و روانشناسی تکیه دارد . پژوهش در زمینه تاریخ دستور زبان و زبان شناسی و دقت در مباحث این فنون گمان ما را یقین مبدل میکند و برای ما محقق میسازد که قواعد زبان از قدیم ترین زمانها تا کنون با قوانین اندیشه مربوط بوده است و محققان زبان پیوسته

برقوانین فکر تکیه کرده‌اند و کارما نیز در این مقاله اثبات این امر و بررسی اجمالی پیوند این دو دسته معارف با یکدیگر است .

ما این ارتباط را به سه مرحله تقسیم می‌کنیم مرحله نخست پیوند دستور زبان قدیم و منطق ارسطویی است که از اوایل پیدایش این دو فن تا کنون ادامه دارد.

مرحله دوم ارتباط دستور زبان با فلسفه اصالت عقل است که از قرن ۱۷ آغاز شده است و تا قرن ۱۹ ادامه داشته است .

مرحله سوم عبارتست از وجود آمدن زبانشناسی و روان‌شناسی و منطق و فلسفه جدید و رابطه آنها با یکدیگر که از قرن ۱۹ تا کنون برقرار است .

درباره مرحله نخست یعنی پیوند دستور زبان قدیم و منطق کهن این نکات را می‌توان ذکر کرد :

دستور زبان بمفهوم قدیم آن که اکنون هم بر اثر کمی پیشرفت زبانشناسی در اکثر مدارس جهان تدریس می‌گردد «هنر درست گفتن و درست نوشتن» تعریف شده است . این فن مجموعه قواعدیست که از آثار بزرگان و شعرا و سخنوران استخراج میشود و بعنوان ملاک و معیار زبان صحیح به مردم تحمیل میگردد. از عهد دستور زبان باین مفهوم زمان درازی میگذرد و این فن از قرن‌ها پیش بر بشر معلوم بوده و همواره مورد توجه اهل ادب و فضل قرار داشته است و بویژه از آن در آموختن زبان بیگانه و روشن کردن نکات تاریک و مشکل آثار نویسندگان و شعرای کهن استفاده میشده است . کسانی که مایل بفرارگرفتن زبان خارجی بوده‌اند در وجود آوردن اینگونه دستورها سهم بسزایی داشته‌اند از این قبیل است کوششهایی که ایرانیان در تدوین صرف و نحو عربی و انگلیسیها در ایجاد دستور زبان فرانسوی بعمل آورده‌اند . مصریان ، سومریها و مردم آکاد از قدیمترین اقوامی هستند که به استخراج قواعد زبان پرداخته و قوانینی که البته کامل نبوده است برای زبان خود پیدا کرده‌اند ولی کاملترین دستورهای قدیم در قرن پنجم قبل از میلاد در هندوستان برای زبان سانسکریت که خواهر زبانهای باستانی ما است بوجود آمد باین ترتیب افتخار تالیف نخستین دستور مدون جهان نصیب ملل آسیایی شد. در اروپا نخستین کسانی که باین امر پرداختند یونانیان بودند و در آنجا است که تأثیر منطق و فلسفه در دستور زبان آشکارا بچشم میخورد . از حکمای یونان نخست سوفسطائیان بر موز زبان متوجه شدند زیرا اینان بفن سخنرانی و خطابه و در نتیجه به عوامل نفوذ کلام در مردم علاقه و افری داشتند و از اینرو بکشف قواعد زبان پرداختند . پس از آنان ارسطو دانای نامی یونان باستان باین امر توجه کرد و دستور زبان یونانی را بر پایه منطق خود بنا نهاد ولی نباید گمان برد که وی دستور جامعی چنانکه بعداً متداول شد تالیف نمود بلکه این کار یعنی تدوین دستور کاملتر یونانی بمعهد دنیس از اهالی تراس (یکی از نواحی یونان) واگذار گردید او بود که کار ارسطو را تکمیل کرد پس از وی زبانندان دیگری که بازنامش دنیس ولی از اهالی هالی کارناس است (Denis D'Halicarnass) هالی کارناس جزیره ایست در دریای مدیترانه نزدیک سواحل غربی ترکیه کنونی) با استفاده از کارهای گذشتگان دستوری برای زبان لاتین نوشت . وی کلمات لاتین را به ده گروه قسمت نمود و این طبقه بندی پایه تقسیم بندی‌های دستوری در اروپا گردید و امروز نیز در دستورهای فرنگی بر همان اساس کلمه به ۸ تا ۱۱

قسم تقسیم شده است. این نوع طبقه بندی به دستور زبان فارسی هم سرایت کرده است باین معنی که میرزا حبیب اصفهانی که از بنیان گذاران دستور نوین زبان ما است به پیروی از اروپائیان واژه های فارسی را به ده قسم تقسیم نمود و دیگران آن را به نه قسم کاهش دادند. بنا بر این دستور زبانهای یونانی و لاتین و به تبعیت از آنها دستور زبان کشور های دیگر اروپا بر پایه منطق قدیم یعنی منطق ارسطو قرار گرفت. دستوردانان قدیم یونان و روم زبان را زائیده اندیشه میدانستند و کلمات را در حکم ابزار منطقی می شمردند و می پنداشتند همه زبانهای عالم را میتوان بر همین اساس گروه بندی نمود و این عقیده چنانکه خواهیم دید در قرون بعد پایه بوجود آمدن «دستور کلی» شد.

سرف و نحو عربی نیز بهت محققانی که اکثر ایرانی بودند از قرن اول تا هفتم هجری بتدریج تدوین و تکمیل گردید و در آن اصول منطقی حتی بیش از آنچه در دستورهای اروپائی دیدیم مراعات شد باین ترتیب که در منطق بابی هست بنام دلالت که بخشی از آن به کلمات و الفاظ اختصاص دارد و دلالت وضعی لغوی نامیده میشود. در این فصل لفظ به سه قسم که اسم و کلمه و ادات باشد تقسیم گردیده است و میدانیم که در صرف عربی هم به پیروی از منطق کلمه به سه قسم یعنی اسم و فعل و حرف منقسم شده با مقایسه این دو طبقه بندی این نتیجه بدست می آید که اسم در صرف عربی همان اسم در منطق و فعل در آنجا برابر با کلمه و حرف معادل ادات منطقی است و از اینجا آشکار میشود که تقسیم بندی سه گانه کلمات عربی درست آئینه تمام نمای تقسیم بندی الفاظ در منطق است.

علاوه بر دلایلی که از تاریخ دستور زبان در باره پیوند دستور و منطق بدست دادیم شباهت مباحث دستوری و منطقی خود دلیل انکار ناپذیری بر پیوند این دو فن است و ما برای روشن شدن این امر باختصار این شباهت ها را شرح میدهم:

شباهت نخست آنکه منطق و دستور هر دو از دانشهای دستوری هستند یعنی از دانشهایی که میکوشند مستقیماً انسان را بسوی هدف و غرضی پیش بینی شده رهبری کنند و تفاوتشان با دانشهای دیگر آنست که در باره آنچه باید باشد بحث مینمایند نه در باره آنچه هست. از این رو این دو دانش کارشان دادن سرمشق و نمونه بانسان است سرمشق ها و نمونه هائی که آدمی را بطرف منظور خاصی راهنمایی میکنند. منطق خود را راهنمای اندیشه میداند و دستور زبان خود را راهنمای زبان می شمارد. بگفته دیگر موضوع دستور، زبان صحیح و موضوع منطق، اندیشه صحیح است و باین ترتیب دستوری بودن این دو علم یکی از وجوه اشتراك آنها است.

شباهت دیگر این دو دانش در بحث کلیات است باین ترتیب که در دستور زبان اسم از لحاظ از کلیت و شمول آن بر دو نوع است یکی اسم عام که بر افراد هم نوع یا همجنس دلالت میکند دیگر اسم خاص که تنها يك فرد معین را مشخص می سازد در منطق هم مفهوم یا کلی است که بر گروهی از افراد که باهم وجه اشتراك دارند دلالت مینماید و یا جزئی است که فقط يك فرد را معین میکند بنا بر این اسم عام نظیر کلی منطقی است و اسم خاص نیز چیزی جز جزئی حقیقی منطقی نیست.

شباهت دیگر آنکه «موضوع» در منطق همان مسندالیه در نحو است بطوریکه در

زبان فرانسوی برای هر دو معنی يك لفظ بکار برده میشود (لفظ sujet) و معمول در منطق نیز درست برابر با مسند در نحو است. همچنین پوشیده نیست که جمله و حکم در نحو تمبیر دیگر است از قضیه و تصدیق در منطق یعنی فی المثل عبارت «برف سفید است» را در نحو جمله و در منطق قضیه یا تصدیق گویند در برخی از دستور های فارسی نیز به پیروی از منطق اینگونه عبارات را قضیه نامیده اند و جمله را بر مجموع چند قضیه اطلاق کرده اند از جمله در دستور کاسف سخن از قضیه فعلیه، واسمیه، مطلقه، ابتدائیه، مضمه، معترضه منتظمه و... است

گاهی نیز در کتابهای دستور مباحث دستوری و منطقی با هم درمی آمیزد. مثلاً در فرانسه وقتی میخواهند تفاوت بین حرف ربط «or» و «donc» را روشن سازند میگویند or برای پیوند قضیه کبری به صغری و «donc» (بمعنی پس) برای پیوند نتیجه به کبری و صغری است و البته میدانیم که صغری و کبری و نتیجه از اصطلاحات منطقی هستند که بدینگونه در دستور زبان نفوذ کرده اند.

دیگر از موارد شباهتی که بین دستور زبان و فلسفه و منطق قدیم وجود دارد اصطلاحات متشابهی است که در باب مقولات دهگانه است. در آنجا سخن از مقوله جوهر، مقوله زمان، مقوله مکان، مقوله ملك، مقوله كيف، مقوله کم، مقوله اضافه و مانند اینهاست. در دستور زبان نیز بحث از اضافه، اضافه ملکی، قید کیفیت، قید کمیت، قید زمان و قید مکان است.

این بود مختصری درباره پیوند دستور زبان قدیم که امروزه رایج است با منطق و فلسفه قدیم حال مرحله دیگری از پیوند دستور زبان با فلسفه و منطق میپردازیم به مرحله ای که در تحقیقات فلسفی تحولات بزرگی صورت گرفت این تحولات در قرن ۱۷ بوقوع پیوست که عصر تجدید حیات علوم و فلسفه و معارف دیگر و دوران شکست فلسفه و منطق قدیم و دوره نفوذ بیشتر فلسفه در دستور زبان است.

در این زمان دو فیلسوف فرانسوی بنام آنتوان ارنولد و کلود لانسول۳ بیاری هم کتابی نوشتند بنام «دستور زبان کلی و استدلالی پرروایال۴» و با این کار تحقیقات دستوری را برآه دیگری سوق دادند. این کتاب نوعی فلسفه زبان است که بیش از دستورهای قدیم بر پایه منطق استوار است و بنظر مؤلفان آن قواعدی کلی بدست میدهد که قابل انطباق بر تمام زبانهاست. در این اثر تعریفهای دستوری تجدید گردیده و هر چه بیشتر بر پایه های منطق قرار گرفته است. زبان در آن بعنوان حاصل مستقیم عقل شناخته شده که قواعد آن نیز باید پیرو قوانین فکری و عقلی باشد. بوسیله این کتاب عماد دکارت حکیم مشهور فرانسوی و پیروان وی و فلسفه اصالت عقل آنها در دستور زبان فرانسوی نفوذ کرد و پس از آن بسیاری از دستور نویسان دیگر نیز از این شیوه تبعیت نمودند. از آن جمله شخصی بود بنام دومارسه۵ که تحت تأثیر کتاب یاد شده و همچنین به پیروی از افکار لایبنیتز، که او هم از فلاسفه مکتب اصالت عقل بود، میخواست فکر را تحلیل کند و قواعد دستوری را بر پایه قوانین عقلی قرار دهد و بمقایسه

زبانها با هم بپردازد ، در نیمه دوم قرن هیجدهم محقق دیگری موسوم به بوزه ۹ همان راه را در پیش گرفت و کتابی نوشت با اسم «دستور کلی» . در این کتاب از یکطرف شیوه استنتاج که مناسب علوم ریاضی است بکار برده شده و از طرف دیگر قوانین دستوری زبانهای دیگر مورد استفاده قرار گرفته است .

آنکه پیش از همه فلسفه را وارد قلمرو دستور زبان کرد کندیالک ۴ حکیم و روانشناس حسی مذهب ۳ قرن ۱۸ فرانسوی بود وی با وسعت نظر خاصی کلام و اجزاء آن را به عنوان جلوه ای از فکر تحلیل نمود و دستوری نوشت که پس از مرگش در سال ۱۷۷۵ منتشر شد . او نیز زبان را پرتوی از امور نفسانی میدانست و درست فکر کردن، درست استدلال کردن و درست سخن گفتن را اساس تحقیقات خود قرار داده بود و کمال مطلوب وی نیز مانند پیشاهنگان این شیوه که نامشان را ذکر کردیم تدوین دستور زبانی کلی برای همه زبانها بود . سرانجام در اوایل قرن ۱۹ (بسال ۱۸۱۱) نمونه کامل این گونه دستورها یعنی دستوری که بنظر مؤلف آن باید قانون اساسی همه دستورها باشد تدوین گردید . باین معنی که محقق بنام ژیر دو رویه ۴ کتابی نوشت و آنرا «دستور دستورها» نام نهاد . کسانی که بچنین تحقیقاتی دست زده اند و دستور زبان فلسفی و منطقی نوشته اند بگمان خود رسالت اصلاح و تهذیب زبان را بمهده گرفته اند و پنداشته اند که زبان را میتوان بمیل و اراده این و آن تصحیح و اصلاح کرد و آنرا در شکل و قالب خاصی ریخت . کوشش اینان اگر چه مفید بود اما منته دستور زبان را وسیع تر کرد و رشته ای از زبان شناسی بنام زبان شناسی کلی را پایه گذاری کرد اما در نظریات این گروه خطاها و زیاده رویهایی هست که از نظر زبان شناسی و منطق جدید و روان شناسی بهیچوجه قابل قبول نیست .

تاکنون دو مرحله از مراحل پیوند علوم و فنون زبان و اندیشه را شرح دادیم یکی مرحله ای بود که دستور زبان از منطق ارسطو الهام میگرفت و از قدیم ترین زمانها تاکنون ادامه داشته است . دیگر دوره ای که دستور زبان تحت تأثیر فلسفه اصالت عقل واقع گردید و سلطه منطق بر آن بیشتر شد و این دوران از قرن ۱۷ تا ۱۹ ادامه داشت . اینک به مرحله سوم یا مرحله علمی روابط زبان و فکر میپردازیم :

این دوره که از قرن نوزدهم آغاز میشود مقارن با پیشرفت علوم مثبت در جهان و تحول در روشهای تحقیق علمی است . در این عهد علوم زبان از قبیل دستور و زبان شناسی از یکسو و معارف اندیشه از قبیل منطق و فلسفه و روان شناسی از سوی دیگر مانند سایر رشته های علم و فن پیشرفتهای حیرت انگیزی نمود باین ترتیب که دستور زبان با کشف رمز خطوط زبانهای باستانی مفهوم وسیعتری یافت و بشعبی مانند دستور تاریخی، دستور تطبیقی، دستور

توصیفی، دستور کلی، دستور بنیان تقسیم گردید و با ضافه علوم دیگری مانند آواشناسی و معنی شناسی ۴ زبان شناسی نام گرفت. این تحقیقات مفهوم دستور زبان را یکسره تغییر داد و آنرا از صورت علم دستوری خارج ساخت و با روشهای علوم ثبوتی مانند فیزیک و شیمی وزیست-شناسی نزدیک ساخت و بدینسان در مقابل دستور بشیوه قدیم دستور زبان شناسی که پایه علمی تری دارد بوجود آمد.

از سوی دیگر منطق جدید و روانشناسی باروشهای درست تری جای منطق قدیم را گرفتند و دستور زبان جدید و زبان شناسی بجای الهام از منطق صوری و فلسفه اصالت عقل کوشیدان منطق جدید و روانشناسی الهام گیرد. و این علوم در درجه اول بی اعتباری دستورهای منطقی و فلسفی قدیم را اعلام کردند. این دانشها اولاً ثابت کردند قوانین اندیشه بر طبق اصول منطق قدیم نیست تا بتواند پایه قوانین زبان نیز قرار گیرد و حکمای جدید و روانشناسان بتحقیق رسانیدند که منطق آنطور که ادعا میشود فن درست فکر کردن نیست و چه بسا اشخاصی که قبل از بوجود آمدن منطق هم درست فکر کرده اند و نیز بسیاری کسانیکه بی دانستن منطق، منطقی اندیشیده اند. روانشناسان همچنین متوجه شدند که رشته انتظام افکار و معانی آنطور که ارباب منطق می پندارند نیست مثلاً بسیاری از اهل منطق قرنهای گمان می بردند ذهن آدمی از تصور شروع میکند و سپس بتصدیق میرسد فی المثل معتقد بودند وقتی ذهن تصدیق میکند که کورش پادشاه ایران بوده اول تصور کورش و شاه ایران را می کند سپس این سه تصور را با هم ترکیب می کند و از آن تصدیق می سازد بهمین دلیل می گفتند :

«تصدیق بلا تصور محالست». در حالیکه روانشناسان و بسیاری دیگر از منطقیون می گویند تصور و تصدیق یا عبارت دیگر ترکیب و تحلیل در ذهن همزمان با هم صورت میگیرد یعنی همانطور که تصدیق بلا تصور محالست تصور بی تصدیق هم غیر ممکنست. همچنین اهل منطق در قدیم می پنداشتند ذهن آدمی هنگام استدلال از کبری و صغری شروع می کند و سپس به نتیجه می رسد در حالیکه روانشناسان دریافتند نخست ذهن تصور مبهمی از نتیجه می یابد پس از آن بمنظور تأیید نتیجه و صراحت بخشیدن بآن بدنیاال پیدا کردن صغری و کبری میگردد بنابراین منطق صوری که خود پایه های علمی استواری ندارد چگونه میتواند پایه محکمی برای دستور زبان باشد.

ثانیاً زبان شناسی و شعب مختلف آن مانند دستور تاریخی و تطبیقی ثابت کردند بر فرض که منطق قدیم قوانین صحیح فکر را هم بدست داده باشد این قوانین نمیتوانند قواعد زبان باشند زیرا زبان تنها تابع عقل و اندیشه نیست که قوانین آن هم فقط پیرو منطق باشد بلکه علاوه بر فکر و عقل و امور نفسانی تاریخ زبان و پدیده های اجتماعی نیز در تحولات آن نقش قاطعی دارند و تأثیر عادات زبانی و آداب اجتماعی در زبان بمراتب بیش از تأثیر نفسانیات و اندیشه بر آنست و منطق عادتاً بیش از هر منطق دیگری در ایجاد و تحول

و تغییر زبان مؤثر است. فی‌المثل هنگامی که مردم تحت تأثیر عوامل مختلف روانی و اجتماعی و زبان‌شناسی عادت کردند که «سیاست» را بمعنی کشورداری و اداره مملکت بکار برند هیچ منطق و دلیلی نمیتواند معنی سابق آن را که «رام کردن حیوانات» است بجامه تحمیل کند و یا با هیچ استدلالی نمیتوان تازیان را واداشت که ترك عادت کنند و افعال را بجای آنکه در چهارده صیغه مشکل صرف نمایند در شصت و نه آسان بکار برند و یا بجای دهها قاعده پیچیده جمع سه یا چهار قاعده ساده استعمال کنند زیرا برای آنان مشکل‌تر از این «قواعد مشکل» ترك عاداتی است که در طی قرون ملکه و طبیعت ثانوی ایشان گردیده است. باری در عین حال که قواعد زبان با قواعد فکر مربوط است و در عین حال که از روانشناسی و منطق باید در دستور زبان و زبان‌شناسی استفاده کرد برخلاف نظر دستور نویسان قدیم و حکمای دستوردان قرن ۱۷ و ۱۸ قواعد زبان یکسره تابع قوانین روانی و نفسانی و منطقی نیست و از اینرو نوشتن دستور زبان کلی حاکم بر همه زبانهای جهان کاری غیرممکن است، البته معدودی از قوانین دستوری بین بسیاری از زبانها مشترک ولی بیشک اینگونه قواعد بمراتب کمتر از آنها نیست که باهم هیچ وجه اشتراکی ندارند. مثلاً در زبانهای برخی از بومیان امریکای جنوبی اسم و فعل از هم متمایز نیستند. در فارسی فعل در پایان جمله و در عربی و فرانسه و انگلیسی در آغاز آن می‌آید. در زبان ما، قید زمان در ابتدای جمله ولی در انگلیسی در پایان آن آورده میشود. اگر همه زبانها تابع یک قانون عقلی واحد بودند و همه بر طبق یک نمونه تحول می‌یافتند می‌بایستی یک فکر واحد در تمام جهان با عیار تری واحد بیان میشد فی‌المثل همه جهانیان معانی «میخواهم» و «توانا بود هر که دانا بوده» را یکسان تلفظ می‌کردند در حالیکه میدانیم مردم دنیا حتی اسمهای خاص را هم بیک صورت ادا نمی‌کنند تا چه رسد به جمله‌ها و اسامی عام و سایر اجزاء کلام که در هر زبان و هر لهجه بطریقی خاص بکار می‌روند. من باب مثال ما بکشور معروف واقع در اروپای غربی می‌گوییم «انگلیس» در صورتیکه عربها «انجلیز» و فرانسویان «آنگلتر» و مردم انگلیس خود انگلاند می‌گویند باری اگر قوانین زبان در همه جا یکسان بود اینهمه زبانهای مختلف و گوشیهای گوناگون و عجیب‌غریب بوجود نمی‌آمد.

تاکنون سخن از تأثیر منطق قدیم و فلسفه در علوم زبان بود اینک مختصری نیز بی‌بحث درباره رابطه روانشناسی با این علوم می‌پردازیم:

از کسانی که قوانین زبان را با دید روانشناسی نگریستند پیش از همه باید از فردیناند برونو ۳ نامبرد وی بسال ۱۹۲۲ کتابی بنام «اندیشه و زبان» بفرانسه تألیف کرد. این کتاب در دستور زبان فرانسوی تأثیر بسزایی بر جای گذاشت چنانکه بسیاری از دستور نویسان اخیر یاد آورده‌اند که در تدوین کتاب خود از برونو الهام گرفته‌اند. برونو در این اثر روشهای تازه‌ای در تقسیم‌بندی کلمات پیش گرفت و راههای مختلفی را که انسان برای بیان معانی بکار می‌برد مطالعه قرارداد. او کلمات و الفاظ را صرفاً زائیده نفسانیات آدمی فرض کرده و آنها را به پنج طبقه تقسیم نموده است. برونو در این تحقیق از دایره دستور زبان

خارج شده است و جنبه های روانشناسی کار او به جنبه های دستوری آن غلبه دارد. وی تنها بامورفکری و معنوی توجه کرده و اصولاً منکر لزوم دستور زبان بمنهوم سابق آن شده است. در همین زمان دو روانشناس فرانسوی بنام های دامورت^۱ و پیشن^۲ در کتابی زیر عنوان «بررسی دستور زبان فرانسه» این زبان را از نظر روانشناسی و روانکاو مطالعه کردند و پیروی دستور را از منطق باطل شمردند ولی مانند برونو راه افراط نهمیدوند. آنان ضمن پذیرفتن لزوم توجه به ارتباط لفظ و معنی، اندیشه را از دایره محدود و جامد منطق خارج ساختند و جنبه های اجتماعی و تاریخی الفاظ و اشکال بیان را نیز مورد نظر قرار دادند.

تحقیقات برونو و دامورت و پیشن از نظر تجزیه و تحلیل کلمات و مطالعه شیوه های مختلف بیان بسیار دلکش و قابل ملاحظه است اما مسأله اساسی رابطه شکل و معنی عبارات در آن همچنان لاینحل باقی مانده است کسی که کوشیده است پاسخی برای موضوع پیدا کند زبان شناسی است روانشناس بنام گیوم^۳ که نظریه وی بر پایه فرضیه های زبان شناسی بینانی^۴ قرار دارد، رشته ای که بوسیله فردیناند دوسور^۵ استاد زبان شناسی دانشگاه ژنو و پیروان او بوجود آمده، گیوم از تعریف هایی که بوسیله این مکتب بکار برفته است استفاده کرده ولی در مقابل پیروان دوسور که تنها بساختمان صوری و ظاهری زبان می بردازند و آنرا فقط وسیله بیان و گزارش می پندارند بیشتر بجنبه های معنوی و فکری آن توجه مینماید. او معتقد است که برای هر یک از اقسام کلمه مانند عدد، اسم و فعل روش و جریان خاصی در فکر وجود دارد. بنظر گیوم زبان پرتوی از اندیشه و مخلوق وزائیده آنست و ساختمان زبان نیز انعکاسی است از نمونه های نفسانی و سازمانهای روانی اما این نمونه ها و سازمانها بسیار ساده تر و مجرد تر و عام تر از طبقه بندیهای متداول دستوریست. بعقیده گیوم زبان مولود فکر و فکر هم مبتنی بر زبانست. وی طبقه بندی منطقی دستوری را به طبقه بندی بر اساس روانشناسی و طبقه بندی بر طبق نمونه ها و سازمانهای روانی بدل کرده است. بنابراین او نیز بسهم خود دستور زبان را از زیر بار سنگین منطق قدیم خارج ساخت و هنگامی که این فن در پیچ و خم قواعد کهن منطقی و فلسفی دست و پا میزد راههای تازه ای بروی آن گشود.

دیگر از زبان شناسانی که تحت تأثیر روانشناسی قرار گرفته اند لئونارد بلومفیلد^۶ زبان شناس معروف قرن بیستم آمریکائی است که زبان شناسی خود را بر اساس عقاید واتسن روانشناس نامی آمریکا بنیان نهاد و از نظریه اصالت رفتار^۷ او الهام گرفت.

زبان شناسان مکتب پراگ نیز در تدوین نظریات خود از مکتب روانشناسی گشتالت^۸ استفاده کرده اند.

اخیراً برخی از دانشمندان اطریشی و آلمانی موضوعی را طرح کرده اند بنام

- 1 - J. Damourette
- 2 - E. Pichon
- 3 - Psychanalyse
- 4 - M. G. Guillaume
- 5 - Linguistique structurale
- 6 - F. de Saussure
- 7 - L. Bloomfield
- 8 - Behaviorism
- 9 - Gestalt

دروانشناسی زبان» یعنی بررسی استعداد و ظرفیت زبانهای مختلف برای بیان اندیشه آدمی. این محققان تاکنون چند زبان را از این لحاظ مورد مطالعه قرار داده‌اند. یکی از آنان درباره اهمیت تأثیر زبان در فکر ضمن این مثال میگوید :

«اگر ارسطو بزبان عربی تکلم میکرد بجای ده مقوله فکری هفت مقوله تشخیص میداد». اما چون این رشته در مراحل آغازین پیشرفت خویش است و تا مرحله کمال راه درازی در پیش دارد از آن نمیتوان نتایج قطعی و دقیقی انتظار داشت.

تحقیقات منطقی قرون اخیر نیز چنانکه اشاره کردیم در دستوروزبان‌شناسی مؤثر واقع شده است که از آن جمله میتوان این موارد را ذکر کرد :

یکی از محققان آلمانی بنام «رگولا»^۱ دستوری بر اساس منطقی منگک^۲ نوشت و بر همان اصل پنج قسم ارتباط بین الفاظ و عبارات تشخیص داد. منطق نشانه‌ای که در آن مانند جبر و هندسه از علائم و حروف استفاده میشود نیز در زبان‌شناسی بویژه رشته معنی‌شناسی آن تأثیر بسزائی کرده است.

برخی از دانشمندان منطق نیز تحقیقات خود را بر اساس زبان‌شناسی قرار دادند. از جمله محقق بنام هوسرل^۳ در ۱۹۰۰ میلادی کتابی نوشت با اسم «تبعات منطقی» که در آن شیوه‌های جدیدی برای منطق بکار برد و به جنبه‌های ظاهری و لفظی آن توجه فراوانی کرد و راهی شبیه به زبان‌شناسی بینائی دوسسور که قبلاً بیان اشاره شد برگزید.

اگر بخواهیم به تأثیر فلسفه جدید در زبان‌شناسی اشاره کنیم باید از نفوذ عقاید برتر اندر اسل فیلسوف نامی معاصر انگلیس در کار زبان‌شناسان آن سرزمین در بحث «واحدهای صوتی گفتار»^۴ و همچنین از تأثیر عقاید هگل در مکتب زبان‌شناسان پراگ سخن بمیان آوریم.

ماکس مولر^۵ راهم باید از زمره فلاسفه زبان‌شناس شمرد. وی در نیمه دوم قرن ۱۹ کتابی موسوم به «علوم زبان» تألیف کرد و در لندن نشر داد. کتاب دیگری هم زیر عنوان «زبان و اندیشه» در آمریکا منتشر ساخت که در آنها از خصوصیات عقلی و ذهنی زبان و نظریه همانند زبانها و مطابقت زبان و اندیشه گفتگو کرده است.

پیروان فلسفه تحقیقی^۵ اگوست کنت نیز درباره تأثیر زبان و فکر در یکدیگر بسیار بحث کرده‌اند و برای خود زبان‌شناسی فلسفی خاصی بوجود آورده‌اند.

حال که از فواید بکار بردن قوانین روان‌شناسی و منطق جدید در زبان‌شناسی آگاه شدیم لازمست اندکی نیز از زبانها و معایبی که بر اثر افراط در این کار حاصل میشود گفتگو کنیم:

زبان‌شناسان پس از طرد منطق قدیم بعنوان بنیان دستور و رد نظریات نویسندگان دستورهای کلی، ارتباط زبان و فکر را باروشی علمی و متکی بر روان‌شناسی و منطق جدید سفارش کردند و ضمن تأیید ارتباط بین روان‌شناسی و منطق نو از طرفی و دستور زبان و زبان‌شناسی از طرف دیگر، مبالغه در بکار بردن قوانین روان‌شناسی در دستور و زبان‌شناسی را نادرست شمردند. همچنین اکثراً بجنبه‌های روانی زبان و غلوط در تأثیر اندیشه در زبان را مردود اعلام نمودند و از

1 - M. Regula 2 - Meinong 3 - Husserl

4 - Phonème 5 - Positivisme

قوانین فکرتنها بعنوان مکمل قواعد زبان استفاده کردند. گروهی از زبان‌شناسان جدید قدم‌را از اینهم فراتر نهادند و جانب دیگر افراط را گرفتند و یکسره با استفاده از قوانین روانشناسی در دستور زبان و زبان‌شناسی علم مخالفت برافراشتند. اینان برای اثبات افکار افراطی و مبالغه آمیز خویش استدلالهای سطحی و ضعیف برخی از هواخواهان استفاده از روانشناسی در دستور زبان را دستاویز قراردادند. از جمله این استدلالهای سست و ساده لوحانه که مورد استناد مخالفان استفاده از روانشناسی در زبان‌شناسی شده است اینست که میگویند مللی که زبانشان ترکیبی است، یعنی اسم و ضمیر و صفت در آن زبانها بمناسبت حالت آن در جمله صرف میشود (مثل زبان روسی کنونی و فارسی باستان و اوستا در قدیم)، طرز تفکرشان نیز ترکیبی است و یا کسانی که زبانشان تحلیلی است (مانند زبان فارسی و انگلیسی امروز) ناچار فکرشان نیز تحلیلی است در حالی که تحلیلی یا ترکیبی بودن فکر از نظر علمی مفهومی ندارد. استدلال سست دیگر آنکه میگویند ترتیب قرار گرفتن اجزاء جمله در زبان نماینده ترتیب فکر اهل زبانست یعنی فی‌المثل اگر در فارسی فعل در پایان جمله و در عربی و فرانسه و انگلیسی در آغاز آن میآید انکسای است از اختلاف تفکر ایرانی با ملل عرب و فرانسه و انگلیس. در صورتی که تفاوت جای اجزاء جمله در زبانهای مختلف بهیچوجه دلیل اختلاف فکر سخن‌گویان آن زبانها با یکدیگر نیست.

حاصل سخن آنکه بین علوم و معارف مربوط بزبان مانند دستور و زبان‌شناسی از یکسو و دانشهای مربوط به نفسانیات و اندیشه از قبیل منطق و روانشناسی و فلسفه از سوی دیگر از قدیم تا کنون ارتباط برقرار بوده است و در این ارتباط سه مرحله میتوان تشخیص داد مرحله اول دروقتی است که علوم مربوط یزبان و فکر در آغاز تکوین خود بوده‌اند. در این دوره مهمترین فنی که قواعد زبان را مطالعه میکرد دستور زبان و مهمترین فنی که بقوانین فکر می‌پرداخته منطق بوده است در این دوره دستور زبان از منطق الهام میگرفته است.

مرحله دوم مقارن پیشرفت فلسفه اصالت عقل در قرون ۱۷ و ۱۸ است. در این زمان این فلسفه وارد قلمرو دستور زبان شده است ولی البته عمومیت نیافته است.

مرحله سوم مرحله پیشرفت علوم مثبت و دوره پیداشدن زبان‌شناسی و روانشناسی و منطق جدید است در این عصر که از قرن ۱۹ شروع میشود دستور زبان و زبان‌شناسی کم و بیش با روانشناسی و فلسفه جدید در ارتباط بوده‌اند منتها بر اثر کمی پیشرفت روانشناسی و زبان‌شناسی این ارتباط چندان استحکام نداشته است بطوری که با تمام انتقادهای وارد به دستورهای مبتنی بر منطق قدیم باز این علم بر اثر سوابق تاریخی ممتد خود اهمیتش را از دست نداده و هنوز هم در اکثر مدارس جهان تدریس میشود. نهایت آنکه تحت تأثیر زبان‌شناسی دقیق‌تر و علمی‌تر شده است، و زبان‌شناسی جدید تنها اگر تکمیل شود میتواند جان‌نشین آن گردد.

نتیجه کلی‌تر آنکه چون زبان و اندیشه لازم و ملزوم یکدیگرند قوانین آنها نیز باهم مربوطند و در نتیجه دستور و زبان‌شناسی باید از قوانین منطق و روانشناسی استفاده کنند و در کار این تأثیر و تأثر نباید راه افراط پیمود مثلاً در علوم زبان نباید به قواعد روانشناسی

